

گفت‌وگوی زیر، حاصل مصاحبه خبرنگار روزنامه اعتماد با مهندس سبحانی است که از انتشار باز ماند:

عزت‌الله سبحانی: *بهشتی نیز با ولایت فقیه مخالف بود

*فاجعه هفتم تیر کار مجاهدین نبود



حسین سخنور

مروری بر خاطرات هفتم‌تیر زمینه حضور ما بود در دفتر میدان هفت‌تیر مهندس سبحانی. وقتی وارد دفتر شدیم سبحانی نیز مشغول تصحیح و تنظیم جلد دوم کتاب خاطرات خود بود. حکایات شنیدنی و ناشنیده‌های فراوانی در خاطرات سبحانی وجود دارد که وقتی به اتفاقات و ترورهای دهه ۶۰ می‌رسد، اوج می‌گیرد.

از این رو ترجیح می‌دهیم بیشتر راجع به ترورهای آن دهه و آثار و تبعات آن در فضای سیاسی و اجتماعی کشور با او صحبت کنیم. او نخست به انگیزه‌های متفاوت ترورهای اول انقلاب اشاره می‌کند و سپس علت‌های متعدد به وجود آمدن آن فضا را برمی‌شمارد. سبحانی پیش از آنکه کلام خود را آغاز کند به ما تذکر می‌دهد: «راجع به این مسائل کمتر سراغ من بیایید.»

*بعد از پیروزی انقلاب، بعضی از گروه‌های فکری و سیاسی ترور را تنها راه حل برخی از مشکلات انقلاب تلقی می‌کردند و هر کدام با انگیزه‌های متفاوتی دست به ترور می‌زدند؛ انگیزه‌های مذهبی و ایدئولوژیک، سیاسی و رقابتی یا ارباب حاکمیت و تحریک مردم. به نظر جنابعالی مهمترین هدف این گروه‌ها چه بود و با چه انگیزه‌هایی ترور را برگزیدند؟

انگیزه‌های گروه‌های تروریستی اول انقلاب را می‌توان در دو حوزه متفاوت تقسیم‌بندی کرد. برخی از این گروه‌ها انگیزه سیاسی داشتند و بعضی دیگر از گروه‌ها اهداف سیاسی خود را دنبال می‌کردند. اما نقطه اشتراک هر دو، هدف انتقام‌گیری بود. در سال‌های ۵۸ و ۵۹ گروه‌های روشنفکری وقتی متوجه شدند حاکمیت کشور یکدست شده است و روحانیون زمام اکثر امور را به دست گرفته‌اند، در پی انتقام بودند زیرا آنان نیز برای خود نقش بسزایی در پیروزی انقلاب قائل بودند و نمی‌توانستند بپذیرند که به راحتی از صحنه اجتماعی و سیاسی کشور حذف شوند. یکی از مصادیق این نوع ترورها، ترور مرحوم مطهری در اردیبهشت ۵۸ توسط گروه فرقان بود که در ادامه نیز مرحوم مفتح را هدف قرار دادند، ضمن آنکه برخی از ترورهایشان مانند ترور مرحوم قاضی در تبریز نیز ناموفق بود. این نوع ترورها معلول تحول حاکمیت در ایران نبود بلکه نتیجه تفکرات برخی از روشنفکران همچون مرحوم شریعتی بود و طرفداران این جریان گمان می‌کردند با حذف چهره‌هایی همچون مرحوم مطهری که از شخصیت‌های برجسته حاکمیت است، می‌توانند از حاکمیت روحانی وقت انتقام بگیرند و جایگاه روشنفکران را در جامعه تثبیت کنند. این یک رویکرد بود که

همان زمان گروه‌هایی همچون مجاهدان نیز آن را قبول نداشتند و خود نیز منتقد اقدامات فرقانی‌ها بودند و کارهای آنان را خطا می‌دانستند.

به مرور این تفکرات ریشه‌کن شد و به جای آن گروه‌های دیگری با انگیزه‌های متفاوت روی به ترور آوردند. این اتفاقات به دنبال تشکیل مجلس خبرگان و تغییر قانون اساسی رخ داد چرا که بسیاری از فعالان انقلابی که اکثریت آنان به اسلام و قیود مذهبی نیز معتقد بودند دچار سرخوردگی شدند و قانون جدید را برخلاف آرمان‌های خود تلقی کردند. مضافاً اینکه این تغییرات همراه با روی کار آمدن بنی‌صدر شد که برخی از تنش‌ها را افزایش داد.

*** روی کار آمدن بنی‌صدر تاثیری در رشد و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی داشت؟**

درگیری‌های سال ۵۹ مسبق به سابقه بود. من آن زمان نماینده مجلس بودم و خاطر م هست شکایات فراوانی از طرف مجاهدین مطرح می‌شد و از ما توقع داشتند به شکایات آنها رسیدگی کنیم ولی خب کار چندان هم از دست ما بر نمی‌آمد.

*** شکایات آنها چه بود و چرا شما به عنوان یک نماینده توانایی حل مشکلات آنان را نداشتید؟**

آنها مطرح می‌کردند که بسیاری از نیروهایشان در زندان‌ها شکنجه می‌شوند و بسیار مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. خاطر م هست برخی از مجاهدینی‌ها شکنجه‌های وحشتناکی را برای ما نقل می‌کردند.

مثلاً می‌گفتند سینه مجاهدینی‌ها را در زندان با سیگار می‌سوزانند و آنها را به بدترین شکل شکنجه می‌کنند. برخی دیگر نیز مدعی بودند که نیروهای مجاهدین در برخی از شهرها ترور می‌شوند و به طرز مشکوکی به قتل می‌رسند. خب ما از خیلی از این اقدامات آن زمان مطلع نبودیم. بعدها افرادی همچون سعید شاهسوندی در تحلیل ماجرای ۳۰ خرداد این وقایع را بازگو کردند.

اما اینکه ما به عنوان نماینده چه کردیم، خب به سهم خود کاری که از دست ما برمی‌آمد، انجام دادیم. کار مهمی نمی‌توانستیم بکنیم اما سعی می‌کردیم با رجال و شخصیت‌های تاثیرگذار صحبت کنیم یا با خود آقای هاشمی که رئیس مجلس بودند مسائل را مطرح می‌کردیم و بعضی نمایندگان را متوجه این اتفاقات می‌کردیم ولی در نهایت این نوع تصمیمات چون مربوط به برخی از چهره‌های نافذ و نامشخصی بود که قابل پیگیری نبود، اقدامات ما نیز ره به جایی نمی‌برد. در مجموع فضای ملتهب آن ایام هر روز بیش از پیش رو به درگیری، خشونت و خصومت می‌رفت تا اینکه منتهی شد به غائله ۱۴ اسفند. بعد از این واقعه شکاف‌ها بیشتر شد و برخی به امام فشار آوردند تا بنی‌صدر را از امور برکنار کند و در مقابل عده‌ی نیز رو به حذف خشونت‌آمیز برخی نیروهای انقلابی آوردند.

*** این روزها نیز به واسطه طرح برخی از مباحث راجع به بنی‌صدر، مسائل جدیدی در این باره عنوان می‌شود. تا جایی که به موضوع ما برمی‌گردد، چرا جریان‌های حامی بنی‌صدر رفتار فته استراتژی خود را ترور برخی از چهره‌های نظام تعریف کردند؟**

اختلافات بني‌صدر و حزب جمهوري در آن دوره به اوج رسيده و جنگ و سياست‌هاي بني‌صدر اين اختلافات را دامن زده بود. فشارها و اختلافات به جايي رسيد که امام، بني‌صدر را از فرماندهي نيروهاي مسلح عزل کرد، هر چند براي رفع اختلافات تلاش‌هايي صورت گرفت از جمله تشکيل کميته‌يي با حضور طرفين و نمايندگان آنان که افراډي چون مرحوم محلاتي، موسوي‌ارډبيلي، بازرگان و... نیز در آن حضور داشتند. يك بار مرحوم بازرگان در اين باره براي من نقل مي‌کرد و مي‌گفت ما براي رفع اختلافات خدمت امام رسيديم. هر دو گروه حرف‌ها و گلایه‌هاي خود را مطرح کردند وقتي مجلس تمام شد امام خميني به من (بازرگان) گفت شما بمانيد من با شما کار دارم. مرحوم بازرگان مي‌گفت بعد از آنکه همه خداحافظي کردند و رفتند امام خميني گفتند شما کمي بني‌صدر را نصيحت کنيد. او از من که حرف‌شنوي زيادي ندارد اما شايد حرف شما را بيشتر قبول داشته باشد. مرحوم بازرگان در ادامه جمله‌يي از امام نقل قول کرد که بسيار تعجب مرا برانگيخت. ايشان به نقل از امام گفتند: «من مي‌دانم بني‌صدر زياد حرف مي‌زند و فقط هم حرف مي‌زند اما آنهايي که در مقابل او هستند عمل مي‌کنند.» با اين وصف برداشت من اين بود که امام هم راضي نبودند بني‌صدر برکنار شود اما حرف‌ها و اقدامات و اظهارات تند و تيز او، کار را خراب مي‌کرد و اوضاع را مشوش مي‌ساخت. خب ما با او دوست بوديم ولي يادم هست وقتي مقالات او در روزنامه انقلاب اسلامي يا سخنراني‌اش را در پايگاه وحدتي دزفول مي‌شنيديم، مي‌گفتيم سيد ديوانه شده است که اين‌طور صحبت مي‌کند. به هر حال شرايط به سمتي رفت که بني‌صدر عزل شد و باقي قضايي را هم يا ديده‌ايد يا خوانده‌ايد.

***جو ملتهب دهه ۶۰ برخي گروه‌ها و تفکرات را به سمت ترور هدايت کرد. در مقابل نيروها و تفکرات معتدلي حضور داشتند تا مانع از اين اقدامات شوند؟ آیا اساساً مي‌توانستيم پيشگيري کنيم؟**

همان زمان ما بحث‌هاي مفصلي با برخي از سران مجاهدين داشتيم و سعي مي‌کرديم آنان را به آرامي دعوت کنيم. در مقابل آنها مي‌گفتند در اين شرايط ما بايد چه کار کنيم. از يك طرف جوانان و اعضاي حزب درخواست اقدامي عملي از ما دارند و از سوي ديگر شما هيچ اقدامي را به صلاح نمي‌دانيد. نتيجه‌گيري سران مجاهدين از شرايط و اوضاع اين بود که در يك راهپيمايي، اعتراضات خود را بيان کنند، تا اينکه تظاهرات ۳۰ خرداد را ترتيب دادند. پس همين تظاهرات که به خشونت کشيده شد، مجدداً حاکميت را تحريك کرد.

البته آنها مي‌گفتند از درون «پيکار» خيانت کرد و اسلحه آورد در صورتي که قرار نبود چنين شود. در هر صورت خشونت‌ها و دستگيري‌ها بعد از اين تظاهرات به اوج رسيد و لاجوردي که دادستان انقلاب شده بود اين رابطه را پيچيده‌تر و سخت‌تر کرده بود. به دنبال اين حوادث بود که فاجعه هفتم تير به وقوع پيوست؛ فاجعه‌يي که مجاهدين براي قدرت‌نمايي به عهده گرفت ولي يك بار که خود من زندان بودم از بازجوهاي شنيديم که اين حادثه کار مجاهدين نبود و اساساً اين حجم انفجار در عهده گروه‌هاي کوچک تروريستي نيست و تنها از يك ارتش برمي‌آيد.

***کدام ارتش؟ چه ارتشي مي‌تواند از فاجعه هفتم تير بهره‌مند شود، ضمن آنکه اين دو ادعا تناقضي با هم ندارند. اين کار مي‌تواند از سوي يك ارتش حمايت و طرح ريزي شود و توسط مجاهدين اجرا شود.**

آن طور که بازگوها به من گفتند هفتم تیر توسط سی‌آی‌ای یا موساد به وقوع پیوسته بود زیرا کلاهی که عامل اصلی انفجار بود سابقه‌ی در سی‌آی‌ای داشت. طبق اسنادی که به دست آمد او از همان ابتدا که در آلمان به بهشتی نزدیک شده بود، عامل دستگاه‌های جاسوسی بود. کلاهی در حوزه مرحوم بهشتی در آلمان و بعدها در ایران در تشکیل حزب جمهوری بسیار به بهشتی نزدیک بود و ایشان نیز به کلاهی بسیار اعتماد داشتند.

*** ترورهای دهه ۶۰ و فجایعی همچون حادثه هفتم تیر غیر از بسته شدن فضای سیاسی که به آن اشاره داشتید، موجب شد شکاف نیروهای انقلابی بیشتر شود و دوگانه انقلابی و لیبرال بیش از پیش جدی شود. با توجه به اینکه جناب‌عالی و همراهان و دوستان شما نیز در یک طرف این تقسیم‌بندی‌ها قرار می‌گرفتید می‌توانید از تاثیر این مرزبندی‌ها بگویید و تبعات آن را تبیین کنید.**

بله، البته این تقسیم‌بندی‌ها پیش از این نیز سابقه داشت. ولی همان‌طور که گفتید بعد از این اتفاقات به اوج خود رسید. خاطر هست قبل از این ماجراها در سال ۵۸ آقای توانایان‌فر که یکی از نزدیکان به مولفه بود از یکی از آنها شنیده بود که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که باید همه روشنفکران را بکشیم زیرا به هیچ نحو نمی‌توان با آنها کنار آمد. این تازه اظهارات کسی است که قطعاً متدین و متشرع بوده است، اعضای مولفه همگی متشرع بودند ولی خب خیلی اهل بحث و کار فرهنگی نبودند. ریشه این اختلافات هم به قبل از انقلاب برمی‌گردد. همان زمان برخی از توده‌ی‌ها عنوان کردند لیبرالیسم جاده‌صاف‌کن امپریالیسم است. خب این حرف مقبول برخی از مذهبی‌ها نیز قرار گرفت تا روشنفکران را مورد حمله قرار دهند. جالب اینکه افرادی مثل دکتر پیمان هم این حرف‌ها را تکرار می‌کردند. اصل ماجرا هم به یک بیانیه نهضت آزادی در پیش از انقلاب بازمی‌گشت. در آن مقطع که همه معتقد به انقلاب دفعی بودند نهضت آزادی اعلامیه‌ی داد با عنوان سنگر به سنگر. من زمان انتشار این بیانیه زندان بودم ولی وقتی بیرون آمدم و ماجرای آن را شنیدم، به دقت آن را مورد بررسی قرار دادم. در این اطلاعیه به هیچ عنوان اصل انقلاب رد نشده است. حتی در آنجا تاکید شده است بین شخص اعلی‌حضرت و ۳۵ میلیون ایرانی اختلافی حل‌ناشدنی پیش آمده است که یا باید شاه کنار برود یا ۳۵ میلیون مردم. و چون حالت دوم عملی نیست شاید باید شورای سلطنت تشکیل شود. شورای سلطنت هم مجلس ملی را تشکیل دهد و مجلس ملی نیز مقدمات دولت ملی را فراهم کند تا دولت ملی امور کشور را تحویل بگیرد. این نیز به خاطر حفظ مصالح مردم بود چرا که اگر همه امور به یکباره واگذار می‌شد، هیچ کس تجربه‌ی نداشت و در این شرایط معلوم نبود وضع بهتر شود، ولی جو علیه این اعلامیه بود زیرا این بیانیه همزمان شد با سیاست گام به گام کسینجر در خاورمیانه که همان بیانیه نهضت را تداعی می‌کرد. به همین دلیل هم بود که برخی لیبرال‌ها را امریکایی می‌خواند. در مجموع شکاف لیبرال و رادیکال جدی بود و اتفاقاتی نظیر ترورهای دهه ۶۰ این شکاف را بیشتر می‌کرد.

*** می‌توان گفت حذف برخی از نیروها معلول این شکاف بود؟**

بله، تا حد زیادی همین‌طور بود. گر چه در ابتدا لیبرال به افرادی می‌گفتند که از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز به دنبال تغییرات بودند و رادیکال‌ها، انقلابیون بودند اما همان‌طور که مطرح شد به تدریج لیبرال‌ها به ضدانقلاب‌ها معروف شدند و طرفدار امریکا تلقی شدند. حتی برخی دوستان در شورای انقلاب نیز از این تعبیر استفاده می‌کردند. خود مرحوم بهشتی هم از جمله این افراد بودند که لیبرال‌ها را بیشتر به معنای طرفدار امریکا می‌دانستند. به همین دلیل نیروهایی که

طرفدار شتاب انقلاب نبودند نیز به تدریج حذف شدند و پس از آن هم جو دیگری به وجود آمد که با عنوان متخصص و متعهد عده دیگری به بهانه نداشتن تعهد از مجموعه حذف شدند.

***در پایان اشاره‌ی بفرمایید به برخی از خصوصیات شهید بهشتی؛ با توجه به اینکه جنابعالی در مقاطع مختلف و در نهادهای متفاوتی چون مجلس خبرگان قانون اساسی با ایشان همراه بودید.**

بهشتی هر چه بود انسان بسیار خوشفکری بود. او اگر با برخی افراد و چهره‌ها مخالفتی هم داشت به هیچ عنوان قائل به حذف آنان نبود.

***ایشان بیشتر با چه افرادی مشکل داشتند؟**

خب ایشان به واسطه حضور در عرصه سیاسی با برخی از افراد رقابت سیاسی داشت و برخی را هم نمی‌توانست هضم کند. مثلاً با بنی‌صدر رقابت سیاسی داشت یا با آقای دکتر یزدی رابطه خوبی نداشت.

***چرا؟**

به واسطه برخی حرف‌هایی که در مورد ایشان در ابتدای انقلاب همچون رابطه با امریکا مطرح بود.

***با توجه به مسوولیت شما در آن مقطع زمانی و شناخت از تفکرات اقتصادی مرحوم بهشتی می‌توان گفت بهشتی یک سوسیالیست بود؟**

مرحوم بهشتی به لحاظ مشی اقتصادی بسیار چپ بود. اصل ۴۴ قانون اساسی مستقیماً توسط ایشان در نظر گرفته شد.

***خب، در این اصل تاکید به خصوصی‌سازی نیز مطرح است.**

بخشی از این اصل خصوصی‌سازی است ولی در مجموع این اصل اقتصاد ایران را بر سه پایه دولتی، تعاونی و خصوصی قرار می‌دهد که صنایع بزرگ را در ردیف اقتصاد دولتی می‌گذارد. نمونه دیگر تفکرات اقتصادی ایشان در بحث تولید و نظرات ایشان در این باب جالب توجه است. خاطرم هست بعد از ماجرای گروگانگیری و تهدید کارتر در مورد تجارت خارجی ایران قرار شد ستادی تشکیل شود و آمادگی کشور مورد بررسی قرار گیرد. ستاد در دو بخش فعال شد؛ یکی بخش امنیتی و نظامی که مسوول آن آقای خامنه‌ی بودند و دیگری کمیته اقتصادی که بنده مسوول آن بودم. به همین دلیل جلسات منظمی در نظر گرفته شد تا تمام احتیاجات یک کشور تامین شود. در یکی از این جلسات بحث خودکفایی نیز مطرح شد و بر سر تولید بحث شد. ما از آقای بهشتی دعوت کردیم به ستاد بیایند و در این باره نظر خود را اعلام کنند. نظر ایشان چنین بود که چون انقلاب ایران بر دوش جوانان است و جوانان انقلابی هم خواسته‌هایی دارند، از جمله آن توزیع ثروت باید به نحوی باشد تا فاصله‌ها کمتر شود و به همین دلیل ثروت حداقل یک و حداکثر سه

باید تقسیم شود. خوب این حرف خیلی رادیکالی است در چین آن زمان هم این نسبت يك به شش بود. ولي در عين حال ایشان در مواضع سياسي و ديني بسيار روشن و آگاه بودند. گرچه آيت الله منتظري رئيس مجلس خبرگان قانون اساسي بودند اما مرحوم بهشتي عملاً مجلس را مدیریت مي‌کردند.

سر بحث ولايت فقيه (اصل ۴) صحبت‌هاي متعددي مطرح شد و ما آنجا اين بحث را نمي‌پذيرفتيم و معتقد بوديم ولايت فقيه عملي نيست و حاکميت کشور را دوگانه مي‌کند. در عالم طبيعت هم هر مجموعهي که دو نظام داشته باشد رو به فساد و انحطاط مي‌رود. همان زمان در مراسم شب هفت مرحوم طالقاني اين مباحث را مطرح کردم و فردي آن روز که به مجلس آمدم خیلی از روحانيون که از دوستان ما بودند مرا مورد بي‌مهري خود قرار دادند تا جايي که ترسيدم براي مشکل به وجود آيد ولي مرحوم بهشتي نيز در سالن با جمعي از جوانان مشغول صحبت کردن بودند من از کنار ایشان رد شدم و ایشان نيز به ناگاه مراديدند و سريع طرف من آمدند و مرا در آغوش گرفتند و با بنده ابراز همدردي کردند و گفتند بهتر است اين دردها را در سينه نگاه داريد. مرحوم بهشتي نيز با اين اصل موافق نبودند اما به من توصيه کردند الان شرايطي نيست بتوانيم اين مباحث را مطرح کنيم.

منبع: سايت ملی مذهبی